

ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه، تجلی توحید با دولت اسم الباطن

محمدرضا عابدینی / استاد سطح عالی حوزه

abca883883@gmail.com

کتاب ابراهیم پورعلی / سطح چهار حوزه

دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۱ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۲

چکیده

ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه و استقرار حکومت آن حضرت، موجب تغییرات گسترده در حیات عمومی بشریت خواهد شد؛ اما این تحول عظیم دارای روح کلی است، و آن تجلی توحید با دولت و هیمنه اسم الباطن است. در این مقاله سعی شده است با پژوهشی در روایات اهل بیت علیهم السلام درباره ظهور، به این پرسش پاسخ داده شود که روایات مربوط به ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه چگونه بر تجلی اسم الباطن در این دوران دلالت دارد و در این زمینه به شواهدی از کلمات اهل معرفت استناد شده است.

کلیدواژه‌ها: ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه، توحید، اسم الباطن، اسم الظاهر، رجعت، قیامت.

مقدمه

ظهور و استقرار حکومت امام زمان علیه السلام حاصل تلاش تمام موحدین ایشارگر در حیات بشری است که با سیر طبیعی و جوهری کلی عالم به سوی حق تعالی همراهی دارد.

روز ظهور (دوره استقرار حکومت حضرت، نه دوره قیام) تنها این حقیقت ساده نیست که فقط مؤمنین به حاکمیت همراه با گسترش هدایت می‌رسند و انتقام سالیان طولانی محرومیت‌شان را از عده‌ای معاند می‌گیرند؛ بلکه یک مرحله ارتقایی فوق‌العاده از زندگی بنی آدم است که در آن مرحله و زمان گذر، اتفاقات بزرگ و عظیمی رخ خواهد داد که همه آنها تحت الشعاع تغییری بزرگ در نگرش نوع انسانی خواهد بود و آن، ظهور دولت توحید با اسم الباطن است. اثبات این مسئله، تحولی عظیم را در وادی دین پژوهی مربوط به مهدویت و روایات آن موجب می‌گردد. از این رو، این مقاله در پی اثبات این مطلب از بین روایات ظهور است. برای این منظور، توضیحاتی مختصر درباره اسم عرفانی و آثار تجلی اسم الباطن ارائه می‌گردد؛ و سپس به روایات پرداخته می‌شود.

۱. اسم در عرفان

ذات را با صفتی معین و به اعتبار تجلی‌ای از تجلیات، اسم می‌نامند. تجلی حق راه، اگر به اعتبار اندکاک و استحاله ذوات در ذات واحد، باشد، تجلی ذاتی، و اگر به اعتبار صفات باشد، تجلی اسمایی، و اگر به اعتبار اسمای فعلی باشد، تجلی فعلی می‌نامند (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۴۵).

در عرفان نظری، اسما به اعتباری به چهار قسم به نام «امهات اسماء» تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از: «اول و آخر و ظاهر و باطن» که اسم جامع جمیع اینها «الله» و «الرحمن» است. «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (اسراء: ۱۱۰)؛ یعنی هر یک از اسمای حسنی داخل حیطة اسم الله و الرحمن هستند؛ پس هر اسمی که ازلی و ابدی است، ازلیت‌ش ناشی از اسم اول است و ابدیت‌ش از اسم آخر، و ظهورش از اسم ظاهر و بطونش از اسم باطن است. بنابراین، اسمای متعلق به ابد و ایجاد، داخل در اسم اول، و اسمای متعلق به اعاده و جزا، داخل در اسم آخرند؛ و آنچه متعلق به ظهور و بطون است، داخل در اسم ظاهر و اسم باطن‌اند بنابراین، اشیا خالی از این اسمای اربعه نیستند (همان).

۱-۱. اسم ظاهر و اسم باطن

عالم غیب و باطن، در برابر عالم شهادت و ظاهر است. عالم غیب، عالم برزخ و ارواح و عقول مجرد و حضرت اسماست؛ و عالم شهادت، جهان ملک و دنیا است. غیب، حاکم و محیط بر شهادت است. همچنین هر موجود در مرتبه پایین، نازله موجود در مراتب بالاست: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱) و نسبت آنها به صورت رابطه مظهر و مظهر است. بنابراین، هر چیزی ظاهری دارد که همان صورت و شهادت اوست

و باطنی دارد که همان روح و معنا و غیب اوست؛ پس جمیع صور حقایق مادی، منسوب به اسم «الظاهر» است و جمیع معانی و حقایق مجرد، به غیب و اسم «الباطن» نسبت دارند.

۲-۱. آثار تجلی اسم باطن

تجلی اسم الباطن دارای مراتبی است و آن برخاسته از مراتب باطنی و غیبی عالم است. غیب و باطن بر دو قسم است: حقیقی و اضافی. غیب و باطن حقیقی عبارت است از حضرت ذات و هویت حق تعالی که بدان «غیب مکنون» و «غیب مطلق» گویند و جز خودش، احدی از آن آگاه نیست (قونوی، ۲۰۱۰م، ص ۱۱۲). غیب و باطن اضافی، مقابل شهادت است؛ یعنی غیب امکانی (جامی، ۱۳۷۰، ص ۵۶)؛ که دارای مراتبی است که مراتب بالاتر و نزدیکتر به ذات باری تعالی، باطن تر هستند نسبت به مراتب دورتر از ذات باری تعالی.

تقسیم عوالم به غیب و شهادت، و سپس تقسیم غیب به مطلق و اضافی، در بیان فوق العاده رسایی از عبدالکریم جیلی چنین آمده است:

بدان؛ برای حق تعالی عوالم زیادی است. پس هر عالمی که الله به واسطه چشم انسان به آن نگاه کرده، عالم شهادت وجودیه گفته می‌شود؛ و هر عالمی که خدا به آن به واسطه چشمی غیر چشم انسان نگاه کرده، عالم غیب نامیده می‌شود. پس آن غیب دو نوع است: غیبی که در عالم انسانی، مفصل است؛ و غیبی که در قابلیت انسانی، مجمل است. پس غیب مفصل در عالم انسانی، غیب وجودی نامیده می‌شود و آن مثل عالم ملکوت است؛ و غیب مجمل در قابلیت انسانی، غیب عدمی نامیده می‌شود (جیلی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۱۴).

تذکر این نکته نیز لازم است، کسی که به مرتبه‌ای از مراتب اسم الباطن راه یافت، آن مرتبه برای او اسم الظاهر می‌شود؛ هرچند همین مرتبه نسبت به مراتب قبلی‌اش اسم الباطن است.

۲. شواهد روایی تجلی دولت توحید با اسم الباطن در ظهور حضرت قائم عجله تعالی توحیدی

با استقرار حکومت حضرت حجت عجله تعالی توحیدی همه انسان‌ها تجلی و هیمنه ولایت او را خواهند دید و آن را با شاکله و فطرت خود هماهنگ می‌یابند و قلوب انسان‌ها واله و عاشق آن حقیقت رحمتی و رؤوفی خواهند شد؛ حضرت دست الهی بر سر آنان می‌کشد و باب علوم موحدانه را به روی آنان گشاید؛ شیطان سر بریده می‌شود؛ زمین گنج‌های خود را آشکار می‌کند؛ استعداد انسان‌ها از امور بیگانه بازداشته می‌شود و به سوی سیر توحیدی جلب می‌شود؛ سرعت سیر و سیوررت به سوی حضرت حق، شتاب فوق العاده می‌گیرد، و در عین حالی که حکومت آن حضرت در عالم دنیاست، سطح ادراک همه مؤمنان به سوی باطن عالم و مراتب سه‌گانه فنا کشیده می‌شود (برخلاف دوره قبل از ظهور حضرت که نوادری از انسان‌ها، با اینکه در دنیا بودند، ادراکشان به باطن عالم نیز راه یافته است). در نتیجه، آن روز همه مؤمنان، دولت توحید با اسم الباطن را شهود خواهند کرد.

نکته بسیار مهم این است که منظور از تجلی دولت اسم باطن در دنیا و عالم ملک، با وجود پابرجا بودن عالم دنیا، ظهور آثار و احکام باطنی در عالم ملک و اجرا شدن آن است.

از این رو، شهود باطن عالم (یعنی مرتبط شدن با اسم الباطن) هیچ ملازمه‌ای با مرگ شاهد ندارد؛ بلکه امکان جمع بین شهود بواطن عالم و زندگی ظاهری دنیا وجود دارد؛ به این صورت که در نگاه و شهود سالک، تغییر و دگرگونی ایجاد می‌شود.

علامه طباطبایی ذیل آیه «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲) می‌فرماید: «تو در دنیا از آنهایی که فعلاً مشاهده می‌کنی و به معاینه می‌بینی، در غفلت بودی؛ هرچند که در دنیا هم جلو چشمت بود و هرگز از تو غایب نمی‌شد؛ لیکن تعلق و دلبستگی‌ات به اسباب، تو را از درک آنها غافل ساخت و پرده و حائل بین تو و این حقایق افکند. اینک ما آن پرده را از جلو درک و چشمت کنار زده‌ایم» (طباطبایی، ج ۱۸، ص ۳۵۰).

یکی از نکاتی که علامه از این آیه برداشت می‌کند، این است که آنچه خدا برای فردای قیامت انسان تهیه دیده، از همان روزی تهیه دیده که انسان در دنیا بوده؛ چیزی که هست، از چشم بصیرت او پنهان بوده است. علامه تأکید دارد: اولاً غفلت وقتی تصور دارد که در این میان چیزی باشد و ما از بودنش غافل باشیم؛ ثانیاً تعبیر به غطا (پرده) در جایی صحیح است که پشت پرده چیزی بوده و پرده، آن را پوشانده و بین بیننده و آن حائل شده باشد؛ ثالثاً تعبیر به حدت و تیزی در جایی صحیح است که بخواهد یک دیدنی بسیار دقیقی را ببیند؛ و گرنه احتیاجی به چشم تیزبین پیدا نمی‌شود.

برای اثبات اینکه آن روز، روز شهود توحید با دولت اسم الباطن در دنیاست، به چند دسته روایات استدلال می‌شود:

۱-۲. مراتب سه‌گانه یوم‌الله و مراتب تجلی اسم الباطن

یکی از اصلی‌ترین شواهد در روایات، مبنی بر اینکه ظهور حضرت صاحب‌الامر و استقرار حکومت حضرت، از مراتب اسم الباطن حق می‌باشد و با دوره قبل از آن متفاوت است، روایاتی است که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در کتب روایی مختلف وارد شده و روزهای خدا را برشمرده است: «أَيَّامُ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: يَوْمُ يَقُومُ الْقَائِمُ علیه السلام، وَ يَوْمُ الْكُرَّةِ، وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۶۱).

ایام‌الله، یک کد است معلوم می‌کند که یک حقیقت واحده‌ای در بین ظهور و رجعت و قیامت هست که این سه را مرتبط می‌کند؛ و همان‌طور که عرفا یوم‌القیامه را مرتبه ظهور احدیت - که مرتبه‌ای از اسم الباطن خداست - می‌دانند (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۱۴۲)، یوم‌الظهور نیز در وزان یوم‌القیامه است.

به بیانی دیگر، قرآن مجید که تبیان کل شیء است، می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (هود:۷). این یوم، غیر از یومی است که با گردش زمین به دور خورشید حاصل می‌شود؛ زیرا خود خورشید و زمین و گردش زمین به دور خورشید، بعد از آفرینش آسمان‌ها و زمین به وجود آمده‌اند؛ درحالی‌که این آیه می‌فرماید، همه آسمان‌ها و زمین در شش روز خلق شده‌اند؛ از طرفی، یکی از آیاتی که به خلقت و مراتب آن توجه دارد و روی آن اسم یوم را می‌گذارد، این آیه است: «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (رحمان:۲۹). این یوم نیز غیر از یومی است که با گردش زمین به دور خورشید حاصل می‌شود و همان یوم در آیه قبل است؛ زیرا اگر این یوم را به معنای روز دنیایی بگیریم، معنای آیه چنین خواهد شد که خداوند به غیر از ظهور مادی، ظهور دیگری نخواهد داشت. پس این یوم، هم شامل یوم دنیایی می‌شود و هم یوم‌های قبل خلقت عالم دنیا که مراحل و مراتب خلقت ماسوی‌الله است؛ علاوه بر آنکه قسمت اول آیه هم می‌فرماید: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، از او سؤال و درخواست می‌کنند؛ که این سؤال، از استعداد وجودی‌شان برخاسته است (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۳۰۴). در نتیجه، آن موجودات آسمانی، فرامادی‌اند. پس روز و شب دنیایی شامل حال آنها نمی‌شود. بنابراین، منظور از کلمه «یوم»، هر خلقتی و هر مرتبه‌ای از خلقت است.

و اما معنای کلمه شأن: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ: هُوَ ظَهْرُ أَمْرٍ وَ تَجَلَّى عَمَلٍ عَنْ حَالَةِ بَاطِنِيَّةٍ» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶ ص ۹). پس هر شأن که از مرتبه ذات باری‌تعالی، از حالت باطنی به ظهور و اشراق می‌رسد، یوم است. لذا طبق این آیه، هر تجلی خداوند، غیر از تجلی دیگر است و تکرار در تجلی نیست.

اما چرا به این مراتب وجودی و تجلیات، یوم (حسن‌زاده آملی، ج ۲، ص ۳۷۱) گفته شده است؟ باید در جواب گفته شود، با توجه به نکات فوق، یوم‌الله، همان لیلۃ‌القدر است با این تفاوت که، لیلۃ‌القدر همان مراتب و بطون عالم است در قوس نزول، که با حدّ خوردن مراتب هستی موجب خفای حق و به تاریکی رفتن شهود حق برای اهل اسم الظاهر می‌شود و همچون شب است که موجب می‌شود انسان از دیدن باز بماند؛ ولی یوم‌الله سیر است و سیرورة است از مراتب ظاهری به سوی بواطن هستی؛ لذا حدود شکسته می‌شود و موجب خفای اشیا و بروز و آشکار شدن حق می‌گردد.

در این باره، آیت‌الله حسن‌زاده آملی می‌فرماید: «بدان که از منازل سیر حیّی وجودی در قوس نزولی، به لیل و لیلی تعبیر می‌شود و در قوس صعودی به یوم و ایام تعبیر می‌گردد» (همان، ۱۳۷۸، ص ۶۷۴). پس یوم و لیل بودن مراتب هستی، به اعتبار ادراک انسان است؛ وگرنه مراتب خلقت نسبت به خدا یوم و لیل ندارد: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةً» (قمر:۵۰)؛ و نیز هر مرتبه‌ای از خلقت خودش هست و یوم بودن و لیل بودن هر مرتبه‌ای نسبت به خودش معنا ندارد؛ بلکه یوم بودن و لیل بودن به‌لحاظ انسان است.

حال که معلوم شد ایام‌الله مراتب ظهور توحید در قوس صعود است، بنابراین، طبق این روایت، خصوصیت این سه روز این است که هر انسانی در ظرف آن روزها قرار گرفت، یومیت تجلیات خدا برایشان محقق خواهد شد؛ پس

یوم یقوم القائم عجل الله فرجه با اینکه در دنیاست، ولی از روزهایی است که شهود حق از خفا بیرون شده، مشهود همه خواهد شد؛ یعنی مرتبه‌ای از دولت توحید با اسم الباطن تجلی خواهد کرد.

۲-۲. اشراق زمین به نور رب در ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه

عن المفضل، قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ، أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَاسْتَعْنَى النَّاسُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ» (حر عاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۵۵۵)؛ (مفضل از قول امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که فرمود: وقتی قائم قیام کند، زمین به نور پروردگارش اشراق می‌شود و مردم از پرتو خورشید بی‌نیاز می‌شوند.

ساختار و وجود عالم خلقت، اشراق نور وجود خداست: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵)، ولی در قیامت با کنار رفتن پرده‌ها، انسان‌ها تیزبین می‌شوند و حقایق را می‌بینند: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲) و عالی‌ترین مرتبه‌ای که انسان‌ها در شهود اسم الباطن می‌توانند به آن راه پیدا کنند، برایشان اتفاق خواهد افتاد که همان «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (زمر: ۶۹) است؛ یعنی قبلاً هم عالم اشراق نور خدا بود؛ ولی قیامت کاری کرد که انسان نیز با ادراکش آن را یافت. طبق روایتی که ذکر شد، این رابطه با اسم الباطن که در قیامت برای عموم انسان‌ها واقع می‌شود، در ظهور قائم عجل الله فرجه نیز برای عموم واقع خواهد شد، با اینکه در دنیا هستند؛ و مردم از نور خورشید بی‌نیاز خواهند شد. به عبارت دیگر، نه اینکه خورشیدی در کار نخواهد بود، بلکه در ادراک انسان عصر ظهور، تیزیابی به وجود خواهد آمد که نور را از خورشید نخواهد دید: «وَاسْتَعْنَى النَّاسُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ»

همان‌گونه که با بروز قیامت، اشراق نور خدا خواهد شد و انسان‌ها نور خورشید را از او نخواهند دید و خورشید در نگاه آنها «وَ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (تکویر: ۱) خواهد شد و انسان‌ها با نور ایمان - که همان نور ولایت‌الله است و نور رابطه با خداست - پیش پای خود را خواهند دید و حرکت خواهند کرد: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ»، چون بروز اسم الباطن برای آنها رخ داده است، همین‌طور در ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه حقیقت برای عموم انسان‌ها در این عالم رخ می‌دهد: «وَاسْتَعْنَى النَّاسُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ»؛ بلکه روشنایی در آن روز، روشنایی و درخشندگی ایمان است؛ یعنی هنگامی که آثار وجودی نمود یافته در دوره ظهور، شبیه آثار وجودی در قیامت است، پس منشأ آثار نیز شبیه خواهد بود. منشأ آثار در قیامت، بروز اسم الباطن است؛ پس منشأ آثار در دوره ظهور نیز اسم الباطن حق خواهد بود.

۲-۳. روابط قلبی در ظهور و تجلی اسم الباطن

عن ابن مسکان قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لِيرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ، وَ كَذَا الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ يَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَشْرِقِ (حر عاملی، ج ۳، ص ۵۸۴)؛ در زمان قائم، مؤمن در مشرق است و برادرش را که در مغرب است، می‌بیند؛ و آنکه در مغرب است، برادرش را در شرق می‌بیند.

حال سؤال این است: منظور روایاتی که از این سنخ‌اند، چیست؟ در جواب باید گفت: اگر این دیدار با وسایل و ابزار آلات مخابراتی باشد، دیگر فضیلت برای مؤمنین نیست؛ بلکه این فعل مربوط به اعم از مؤمن و غیرمؤمن خواهد بود. به عبارت بهتر، این فضیلت برای ثروتمندان خواهد بود و ثروتمندان بافضیلت‌تر خواهند بود؛ در حالی که؛ امام صادق علیه السلام این ویژگی را اختصاصی مؤمنین بیان می‌کند، پس منظور این سنخ روایات، ارتباط از طریق ابزار آلات مادی نیست و آگاهی از امور دیگر به غیر راه مادی، همان اطلاع از راه مجردات و غیب عالم است و خبر از احاطه مؤمنین بر غیب عالم دارد که مظهر اسم الباطن است.

همچنین در روایت دیگر آمده است: «أبی الریبع الشّامیّ قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول: إن قائمنا إذا قام، مدّ الله عزّوجلّ لشیعتنا فی أسمعهم و أبصارهم، حتّی لا یكون بینهم و بین القائم برید؛ یکلمهم فیسمعون، و ینظرون الیه و هو فی مکانه» (همان، ج ۳، ص ۴۵۰)؛ وقتی قائم ما قیام کند، خداوند شنوایی و بینایی شیعیان ما را وسعت دهد، به گونه‌ای که بین آنها و قائم واسطه و پیکی نباشد. آن حضرت با ایشان صحبت می‌کند و آنها می‌شنوند و آن حضرت را در همان جایی که هست، می‌بینند.

در این روایت، گسترش و سعه یافتن شنوایی و بینایی، یکی از فضایل و کرامات شیعیان شمرده است؛ پس اگر این توصیف با گسترش ارتباطات از طریق ابزارهای مخابراتی باشد، مخصوص شیعیان نخواهد بود بلکه همه، اعم از شیعیان و غیره می‌توانند از آن استفاده کنند؛ در حالی که روایت می‌فرماید: این رابطه بین شیعیان و حضرت قائم علیه السلام بدون واسطه است؛ به گونه‌ای که حضرت با شیعیان تکلم می‌کند و شیعیان می‌شنوند و به حضرت می‌نگرند در حالی که حضرت در مکان خود است. لذا این کرامت، مخصوص شیعیان و نشانگر عظمت آنان است. و از سوی دیگر، با ظهور حضرت، نور ولایت و عظمت آن جلوه‌گر خواهد شد و شیعیان متوجه رابطه ویژه خود با امامت خواهند شد که همان رابطه شأن و ذی‌شأن است؛ لذا این رابطه قلبی است و در شهود شیعیان اتفاق می‌افتد که همان مرتبه‌ای از اسم الباطن است.

۴-۲. قضاوت عادلانه در وقت ظهور و تجلی اسم الباطن

یکی از احکام اجرای عدالت واقعی این است که افراد بر اساس حقیقت محاکمه شوند و به سبب عملی که از آنان صادر شده است، بازخواست شوند، نه بر اساس اطلاعات ظاهری‌ای که به قاضی می‌رسد؛ اما چون قاضی در محاکم دنیوی به واقعیت خارجی راه ندارد، به‌ناچار بر اساس بینه و قسم و اموری از این سنخ حکم جاری می‌کند؛ اما در روز حکومت حضرت حجت علیه السلام قضاوت بر اساس بینه و قسم نیست؛ بلکه بر اساس علم و واقعیت قضاوت می‌شود. بیش از ده روایت وارد شده است که قضاوت آن حضرت بر اساس احکام داودی و سلیمانی است و از روی علمی که خداوند به او داده است، حکم ملکوتی می‌کند.

«فی مکتوبه حسن بن طریف عن ابي محمد^ع: سألت عن القائم، و إذا قام قضی بعلمه بین الناس كقضاء داود، لا يسأل البینه» (حر عاملی، ج ۳، ص ۴۰۳): در نامه‌ای که حسن بن طریف از امام عسکری^ع دریافت کرده، آمده است: «در باره قائم سؤال کردی؛ و او وقتی بین مردم داوری کند، مثل حضرت داود^ع به علم خودش قضاوت می‌کند و شاهد و دلیل نمی‌خواهد... همان گونه که قضاوت خداوند در قیامت و در نتیجه ثواب و عقاب او بر اساس حقیقت عمل و اسم الباطن است، طبق روایات، امام زمان^ع نیز بر اساس حقیقت عمل قضاوت خواهد کرد و این به دلیل جاری بودن احکام باطنی و اسم الباطن در این دوره است، با اینکه حضورشان در دنیا است.

در اینجا نمی‌توان اشکال کرد که ممکن است آثاری از مورد جرم موجود باشد که حضرت آنها را استخراج کرده، با آن قضاوت می‌کند؛ چراکه جواب داده می‌شود: اولاً آثار جرم شامل بینه به معنای اعم نیز می‌شود که قضات امروزی نیز از آن استفاده می‌کنند؛ ثانیاً همه جرم‌ها آثار دنیوی ندارند؛ ثالثاً روایت می‌گوید: امام زمان^ع از بینه و شاهد سؤال نمی‌کند؛ نه اینکه بینه و شاهدی نیست؛ و الا اگر بر اساس اسم الظاهر قضاوت کند، باید عیناً همانند قضات امروزی شاهد و بینه برای قضای خود دعوت کند؛ وگرنه از عدالت خارج می‌شود؛ چنانکه در روایت امام صادق^ع، سه قسم از گروه قضات چهارگانه اهل جهنم‌اند حتی با اینکه یکی از این سه قسم به درستی قضاوت کرده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^ع قَالَ: الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرِ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ.

قضات بر چهار قسم‌اند، که سه قسم به دوزخ وارد می‌شوند و یک قسم به بهشت می‌روند: قاضی‌ای که به ظلم قضاوت می‌کند، درحالی که حقیقت را می‌داند، او در آتش است؛ قاضی‌ای که به ظلم قضاوت می‌کند، درحالی که حقیقت را نمی‌داند، او نیز در آتش است؛ و قاضی‌ای که به حق قضاوت می‌کند، درحالی که حقیقت را نمی‌داند، او نیز در آتش است؛ اما قاضی‌ای که به حق قضاوت می‌کند و حقیقت را می‌داند، او در بهشت است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۴۰۷).

بنابراین، قضاوت امام زمان^ع که بدون شاهد و سوگند و بدون حضور فیزیکی در محل جرم قضاوت می‌کند اگر بر اساس اسم الظاهر باشد، داخل در قسم سوم از قضات اهل جهنم خواهد شد؛ زیرا قسم سوم قضاتی بودند که بر حق قضاوت می‌کنند ولی آنچه را که موجب به دست آوردن علم برای او در مرتبه اسم الظاهر می‌شد، مراعات نمی‌کنند؛ یعنی به بینه و قسم اهمیت نمی‌دهند؛ ولی با این حال، امام زمان^ع داخل در آن سه دسته از قضات اهل جهنم نیستند؛ چرا که بر اساس اسم الباطن و حقیقت اعمال قضاوت می‌کند. از این رو، علم خودشان که از راه باطن اعمال است، مدخلیت دارد. این بیان، در روایت دیگری از امام صادق^ع با وضوح بیشتری آمده است: «چون قائم آل محمد^ع قیام کند، در میان مردم مانند حضرت داود حکم می‌کند و نیاز به دلیلی ندارد، خدا به او الهام می‌کند؛ پس به علمش حکم می‌کند و از باطن هر قومی خبر می‌دهد» (مجلسی، ۱۴۳۰، ص ۳۳۹).

۵-۲. مجازات ذراری قاتلین امام حسین علیه السلام بر اساس اسم الباطن

از دیگر احکام باطنی که در روز قیامت اجرا می‌شود، ثواب و عقاب بر اساس نیت افراد است؛ که در مباحث اخلاقی با عنوان «من رضی بفعل فیهو کمن اتاه» یاد می‌شود. در روایات زیادی به این امر تنبیه داده شده است که در قیامت، ظاهر اعمال ملاک نیست؛ بلکه نیت افراد است که به عمل ارزش می‌دهد و بلکه این نیت است که عمل است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَلَا وَإِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۶). درباره ظهور نیز روایاتی نقل شده است که اگر بر مرتبه اسم الباطن حمل نشود، قابل توجیه نیست؛ مانند روایاتی که بیان می‌کنند، آن حضرت بنی امیه و اولاد و ذراری آنها را می‌کشد؛ درحالی که در هیچ دادگاه عدلی در دنیا کسی را به جرم جنایت اجدادش قصاص نمی‌کنند؛ حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نیز در دوران حکومتشان چنین نکردند.

صالح الهروی قال قلبت لابی الحسین علی بن موسی الرضا علیه السلام: یابن رسول الله! ما تقول فی حدیث روی عن الصادق علیه السلام قال: إذا خرج القائم، قتل ذراری قتلة الحسین علیه السلام؟ فقال: هو كذلك. فقلت: «فقول الله عزوجل: ولا تزر وازرة وزر أخرى (الانعام: ۱۶۴، الإسراء: ۱۵ و الفاطر: ۱۸) ما معناه؟ فقال: صدق الله فی جمیع أقواله، و لکن ذراری قتلة الحسین علیه السلام یرضون بفعل آبائهم، و یفتخرون بها؛ و من رضی شیئا کان کمن اتاه، و لو أن رجلا قتل بالمشرق، و رضی بقتله رجل بالمغرب، لکان الراضی عند الله عزوجل شریک القاتل؛ و إنما یقتلهم القائم علیه السلام إذا خرج، لرضاهم بفعل آبائهم. قال: قلت له: فبأی شیء یبدأ القائم منکم إذا قام؟ قال: یبدأ ببینی شیبة، فیقطع أیدیهم، لآئهم سراق الله تعالی. (حر عاملی، ج ۳، ص ۴۵۵).

صالح هروی می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله! درباره حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که وقتی قائم خروج کند، فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را می‌کشد، چه می‌فرمایید؟ آن حضرت فرمود: همین طور است. عرض کردم: پس معنای آیه شریفه «و لا تزر وازرة وزر أخرى» چه می‌شود؟ فرمود: تمام گفته‌های خداوند راست است؛ اما نسل قاتلان حسین علیه السلام به آنچه پدرانشان کرده‌اند، راضی‌اند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس به چیزی راضی باشد، مثل کسی است که آن را انجام داده است؛ و اگر کسی در شرق عالم کشته شود و در غرب دنیا کسی به قتل او راضی باشد، در پیشگاه خداوند شریک قاتل خواهد بود؛ و اینکه قائم علیه السلام فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را می‌کشد، برای این است که آنان از کرده پدرانشان خشنودند. عرض کردم: قائم شما از کجا و چطور شروع می‌کند؟ فرمود: از بنی شیبه شروع می‌کند و دست‌هایشان را قطع می‌نماید؛ چون آنها دزدان خانه خدای تعالی هستند.

اینکه حضرت صاحب الزمان عجله تعالی فرجه نیز همانند قیامت، افراد را بر اساس نیاتشان ثواب یا عقاب می‌کند و حتی ذراری قتله امام حسین علیه السلام را مجازات می‌نماید، نشانگر آن است که مرتبه‌ای از اسم الباطن در دوران حکومت حضرت تجلی می‌یابد؛ و الا اگر احکام اسم الظاهر حاکم باشد، نمی‌توان به جرم پدر، فرزند را کشت؛ چه رسد به فرزندی که چندین نسل با صاحب جنایت فاصله دارد.

همچنین فهمیده می‌شود که منظور از این ذراری، فرزندان ولایی طاغوت‌اند، و ممکن است کسانی باشند که پدران آنها در ریختن خون امام حسین علیه السلام شرکت نداشتند، ولی به فعل قتله امام حسین علیه السلام راضی‌اند، بنابراین، آنان ذریه ولایی آن قتله‌اند. و حضرت آنها را به جرم قتل امام حسین علیه السلام مجازات خواهد کرد؛ و چه بسا کسانی از فرزندان

قَتْلَهُ امام حسین علیه السلام باشند، که اکنون از شیعیان امام حسین علیه السلام هستند و قَتْلَهُ آن حضرت را لعن می‌کنند؛ پس اینان فرزندان ولایی امام حسین علیه السلام هستند که در ثواب گریه‌کنندگان آن حضرت علیه السلام شریک‌اند.

۶-۲. رشد عقول و تجلی اسم الباطن

«عن مولی الشَّیبِیَّانِ، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إِذَا قام قائمنا، وضع اللّٰه یده علی رُؤوس العباد، فجمع بها عقولهم، و کملت أحلامهم» (شیخ حرعاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۴۹۵)؛ مولی الشیبیان از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: وقتی قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان می‌کشد؛ پس عقل آنها زیاد و فهمشان کامل می‌شود.

دست عنایت خدا چیست که با آن عقل‌ها و فهم‌ها رشد می‌کند؟ و وقتی عقل‌ها رشد کرد، چه اتفاقی می‌افتد؟ یعنی آیا اختراعات جدید و شگفت‌انگیز رخ می‌دهد؟ درحالی‌که در زمانه ما هم این اختراعات اتفاق می‌افتد؛ ولی موجب قرب مردم، به خدا نمی‌شود؛ بلکه در کنار اختراعات گسترده و شگفت‌انگیز، شاهد دوری عموم مردم جهان از دین هستیم. از این‌رو، باید گفت: این عقلی است که باعث عبودیت در برابر خدا می‌شود: «الْعَقْلُ مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ» (همان، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴). پس این عقل، از نوع و سنخ دیگری است که در جهت سیر الی‌الله است و سیر الی‌الله در قوس صعود، به سوی مراتب اسم الباطن است. مؤید دوم بر این برداشت، این است که دست خدا مادی نیست؛ بلکه دستی است که موجب رشد در دیدن حقایق شده، موجب تقرب الی‌الله و عبودیت می‌شود؛ یعنی موجب سیر به سوی خدا می‌شود. دست خدا طبق بیان عرفا، اسمای الهی است که خدا با آن کارهایش را انجام می‌دهد (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۸۱). از طرفی می‌دانیم خدا در زمان قبل ظهور نیز با اسمایش عالم را اداره می‌کند؛ پس فرق زمان قبل ظهور با زمان ظهور در چیست؟ جز اینکه گفته شود انسان‌های زمان ظهور، حضور این اسمای الهی را که یدالله است، در حیات خود می‌بینند و می‌یابند؛ که یافت اسماء‌الله یافت اسم الباطن است.

به عبارت دیگر، جمع شدن عقل و کامل شدن فهم به این است که به عالم از منظر خدا نگاه شود، که نگاه از مرتبه اسم الباطن و نگاه از مرتبه علت عالم است؛ و الاً اگر از منظر ناقص دنیوی ادراک شود، باز نگاه جامع و کامل نیست؛ پس نگاه به علم در آن روز، از راه اسم الباطن، یعنی از راه علت است؛ پس وقتی نگاه به علم از راه علت وجودی شد، پس لابد تصرف در معلول، از راه علت محقق می‌شود که همان راه اسم الباطن است و موجب قرب الی‌الله می‌شود؛ همانند آنچه برای حضرت ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد که به عالم از جهت علت، علم پیدا کرد و موجب یقین برای او شد این همان عقل جامع و کامل است: «وَ کَذٰلِکَ نُرِیْ اِبْرٰهٖمَ مَلٰکُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَیْکُوْنَنَّ مِنَ الْمُوقِنِیْنَ» (انعام: ۷۵). که حضرت ابراهیم علیه السلام از راه مشاهده ملکوت اشیا، به آنها علم پیدا کرد؛ که حضور در مرتبه اسم الباطن عالم است.

۷-۲. سر بریده شدن شیطان در ظهور، و تجلی اسم الباطن

یکی از بحث‌های مهم در موضوع، این مقاله، سربریده شدن شیطان در زمان استقرار حکومت حضرت عجله الله فرجه است. این مطلب در سه دوره مطرح شده است:

۱. در دوران ظهور:

و عن وهب بن جميع قال: سألت أبا عبدالله عن قوله تعالى: «فَأَنك مِن الْمُنظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ». قال له وهب: جعلت فداك! أي يوم؟ قال: يا وهب! تحسب أنه يوم يبعث الله فيه الناس! إن الله أنظره إلى يوم يبعث فيه قائمنا، فإذا بعث الله قائمنا كان في مسجد الكوفة، وجاء إبليس حتى يجثو بين يديه على ركبتيه، فيقول: يا ويله من هذا اليوم! فيأخذ بناصيته، فيضرب عنقه، فذلك يوم الوقت المعلوم. (شيخ حرّ عاملي، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۵۱).

وهب بن جميع می‌گوید: دربارهٔ آیه: «فَأَنك مِن الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (حجر: ۳۷ و ۳۸) از امام صادق ع سؤال کردم و گفتم: فدایت شوم! این وقت معلوم چه روزی است؟ امام ع فرمود: ای وهب! آیا فکر می‌کنی که آن روز، مقصود روز قیامت است؟ خداوند او (ابلیس) را تا روزی که قائم ما قیام کند، مهلت داده است. وقتی خداوند قائم ما را برانگیزد، او در مسجد کوفه است که ابلیس می‌آید و در برابرش زانو می‌زند و می‌گوید: ای وای از امروز. آن‌گاه قائم عجله الله فرجه موی پیشانی‌اش را می‌گیرد و او را گردن می‌زند؛ و آن روز، روز وقت معلوم است.

۲. زمان رجعت:

عبدالکریم بن عمرو خنعمی می‌گوید: از امام صادق ع شنیدم که فرمود: ابلیس گفت: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (اعراف: ۱۴) خداوند آن را ناخوش داشت و فرمود: «فَأَنك مِن الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (همان) وقتی آن روز معین فرا رسد، ابلیس با تمام پیروانش که از زمان خلقت آدم تا آن روز به دنیا آمده‌اند، ظهور می‌کند؛ و آن آخرین باری است که امیرالمؤمنین ع رجعت می‌کند. عرض کردم: آن حضرت بیش از یک بار رجعت می‌کند؟ امام ع فرمود: آری؛ بارها و بارها. هیچ امامی نیست که در زمانی آمده باشد، مگر اینکه نیکوکار و بدکار زمانش رجعت می‌کنند تا خدا مؤمنان‌شان را بر کافران مسلط کند. وقتی روز معین برسد، امیرالمؤمنین ع با اصحابش و ابلیس هم با یارانش رجعت می‌کنند و محل برخوردشان زمینی از اطراف فرات است که «روحا» نامیده می‌شود و نزدیک کوفه است. جنگ سختی بین آنها درمی‌گیرد که تا آن روز در عالم، سابقه نداشتنه است، گویی یاران امیرالمؤمنین ع را می‌بینم که صد قدم به عقب برگشته و بعضی از آنها پایشان در آب فرات فرو رفته است. در این هنگام است که عذاب پروردگار برای ابلیسیان، در شکل تودهٔ ابر و دسته‌های فرشتگان فرا می‌رسد (اشاره به آیه ۲۱۰ سوره بقره «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ») و کار تمام می‌شود. رسول-الله ص پیشاپیش آنها، درحالی که حربه‌ای از نور در دست دارد، در حرکت است. وقتی ابلیس به آن حضرت می‌نگرد، به عقب برمی‌گردد و به پشت می‌افتد - و قصد فرار دارد- که یارانش به او می‌گویند: کجا؟ تو که داشتی پیروز می‌شدی. می‌گویند: من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از پروردگار جهانیان می‌ترسم (انفال: ۴۸ و حشر: ۱۶). آن‌گاه پیامبر ص به او می‌رسد و نیزه‌ای بین دو کتفش فرو می‌کند که سبب نابودی او و یارانش می‌شود. آن موقع خداوند- به دور از هر شرکی- پرستیده می‌شود (مجلسی، ۴۰۳ق، ج ۳، ص ۴۲).

۳. در قیامت:

أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ جَعَلْتَ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِإِبْلِيسَ فَأَنك مِن الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ... قَالَ وَ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ وَاحِدَةٌ فَيَمُوتُ إِبْلِيسُ مَا بَيْنَ النَّفْحَةِ الْأُولَى وَ الثَّانِيَةِ (همان، ج ۱، ص ۱۰۹).

مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و از او سؤالاتی کرد؛ از جمله درباره آیه «فَأَنذَرْتُكَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» که پاسخ خدا به درخواست ابلیس بود. حضرت فرمودند: روز وقت معلوم، روزی است که نفخه اول در صور دمیده می‌شود. پس ابلیس بین نفخه اول و دوم می‌میرد).

با توجه به اینکه نگاه به علم در آن روز از راه علت است - چنانکه بیان شد - سر بریده شدن شیطان در دوران ظهور به معنای از میان برداشته شدن تمام راه‌هایی است که، شیطان از طریق آنها سلطه پیدا می‌کند؛ مثل جهل، فقر، وهم و...؛ به عبارت دیگر، چون نوع انسان‌ها به ملکوت عالم راه پیدا کرده‌اند، زشتی و قباحت اکثر گناهان برای آنان آشکار می‌شود؛ از همین رو، مرتکب آن گناهان نمی‌شوند. این یعنی اغوای شیطان تا آن مرتبه از بین رفته و سر بریده شده است؛ اما شیطان در مراتب خفی تری از شرک زنده است که در زمان رجعت کشته می‌شود و باز تا حدودی گناه برای فساق محض باز است تا اینکه در قیامت، که تمام مراتب خفی شرک از بین می‌رود، در نهایی - ترین مرتبه، سرش بریده می‌شود.

نکته: روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد اگر قائل به تجلی توحید با دولت اسم الباطن در دوران استقرار حکومت حضرت صاحب الزمان علیه السلام نباشیم، قابل فهم نیستند. همانند روایاتی که بیان می‌کنند وقتی قائم قیام کند، مؤمن پرنده را از هوا به زیر می‌طلبد؛ آن را می‌کشد؛ کباب می‌کند و گوشتش را می‌خورد (حرعاملی، ج ۳، ص ۵۷۳). حال اگر اسم الظاهر حاکم باشد، همانند دوره قبل از ظهور، هیچ پرنده‌ای سخن کسی را گوش نمی‌کند مگر اینکه گفته شود، پرنده مستخر کسی است که به او فرمان می‌دهد؛ و این تنها در صورتی ممکن است که مؤمن به مرتبه علت پرنده احاطه داشته باشد؛ یعنی از راه باطن و اسم الباطن بر او اشراف داشته باشد. یا روایاتی که می‌گویند: اگر کافری در دل سنگ بزرگی پنهان شده باشد، آن سنگ خطاب به یاران امام علیه السلام می‌گوید: «ای مؤمن! در دل من شخص کافری پنهان شده است. مرا بشکن و او را بکش» (همان، ص ۴۹۲). این در صورتی است که مؤمن با باطن سنگ محشور باشد که زنده است؛ وگرنه بر اساس اسم الظاهر، سنگ نمی‌توان حرف بزند. یا روایاتی که می‌گویند: بعضی از یاران حضرت در میان ابر حرکت می‌کنند (همان، ج ۳، ص ۴۹۳). «وَأَلَسَّخَرْنَ لَهُ الرِّيحَ»، (قطعاً بادها را برای او مستخر می‌کنم) (مجلسی، ج ۲۶، ص ۳۳۷). که اگر کسی با باطن و مرتبه علت ابر متحد شد، آن را می‌تواند تسخیر کند. و روایات فراوان دیگر.

۳. ظهور و رجعت و قیامت، سه مرتبه یک حقیقت

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۲۱۰ سوره بقره با سه دسته از روایات مواجه می‌شود. گروهی از روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام، این آیه شریفه را به روز قیامت، و گروهی دیگر به روز رجعت تفسیر کرده‌اند؛ حال آنکه گروه سوم از روایات، آن را به ظهور حضرت مهدی علیه السلام تفسیر نموده‌اند. علامه بیان می‌کند: نظیر این سه گونه تفسیر، مختص به این آیه نیست.

علامه در پاسخ به روش حل این مسئله بیان می‌کند:

این نیست، مگر به خاطر وحدت و سختی که در این سه معنا هست؛ و چون مردم نفهمیده‌اند که قرآن کریم درباره روز قیامت چه فرموده لذا درباره این روایات دچار اختلاف شده‌اند: بعضی به کلی آنها را - با اینکه شاید از پانصد روایت تجاوز کند - طرح کرده‌اند؛ و بعضی دیگر دست به تأویل و توجیه آنها زده‌اند؛ با اینکه ظهور آنها روشن است؛ و بعضی دیگر که حد متوسط و راه میانه را رفته‌اند، تنها به نقل آنها اکتفا نموده، از بحث پیرامون آنها خودداری نموده‌اند (همان، ص ۱۵۹).

برای آشکار شدن بیان ایشان باید گفته شود: قیامت قطعاً، روز بروز و ظهور توحید است، نه ایجاد توحید؛ یعنی معلوم می‌شود توحید و حقیقت وحدانی حضرت حق، از مبدائیت عالم تا منتهای عالم، در کار است و غیر از خداوند، مؤثری در کار نیست. به عبارت دیگر، در آن روز آشکار می‌شود که خداوند در کار است؛ نه اینکه در آن روز خداوند دست به کار می‌شود و در ایام دیگر بیکار است و «هو القاهر» (انعام: ۱۸). این نکته برای همه آشکار می‌شود. همچنین «و تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره: ۱۶۶) برای همه آشکار می‌شود؛ یعنی اتکا بر اسباب و توجه به اسباب برداشته می‌شود دیگر کسی در آن روز خورشید را تابان نمی‌بیند؛ یعنی نور را از خورشید نمی‌بیند: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (تکویر: ۱)؛ زمین را بر پایه مجموعه عللی که قبلاً استوار می‌دید، نمی‌بیند: «و سِيرَتِ الْجِبَالِ فَكَانَتْ سَرَابًا» (نبأ: ۲۰)؛ رسوخ کوه‌ها را بر اساس آنچه تاکنون می‌دید که میخ‌های زمین‌اند و جلوی زلزله و پاشیدن زمین را گرفته‌اند و این سکون را از کوه نمی‌بیند؛ بلکه این نگاه قبلی خود را سرابی بیش نمی‌داند: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸) هالک مشتق است. مشتق نسبت به حال و گذشته حقیقت است؛ ولی قطعاً نسبت به آینده مجاز است: پس «کل شیء هالک» یعنی همین الآن هالک است، نه سیه‌لک (در آینده هلاک خواهد شد).

پس تمام حقایقی که در روز قیامت برای عالم اتفاق می‌افتد، حقیقت این اتفاق در بروز و ظهوری است که در مؤثر بودن و ارتباط با خدا ایجاد می‌شو یعنی تمام سلسله علل، حاجب بودنشان برداشته می‌شود.

این تعیین‌ها و اسباب، در مرتبه اسم الظاهر مانع دیدن فقر وجودی اشیا بودند؛ ولی در مرتبه اسم الباطن، تعیین‌ها و اسباب، حاجب از دیدن فقر وجودی اشیا نیستند؛ یعنی سلسله علل، حاجب نمی‌شود؛ نه اینکه معدوم می‌شود. لذا یوم بودن و ظهور داشتن و آشکار شدن توحید، مشترک بین این سه روز است. علامه می‌فرماید: این سه روز، سه مرتبه یک حقیقت‌اند. در روز قیامت به تمام حقیقتش، بر مؤمن و کافر آشکار می‌شود.

در روز رجعت، مرتبه رقیقه‌ای از او، و در روز ظهور حضرت قائم عجله هم مرتبه رقیق‌تری از رجعت آشکار می‌شود. قیامت و رجعت و ظهور حضرت قائم عجله تغییر در نحوه ادراک است. حضرت امروز با ما همان نسبتی را دارد که در یوم‌الظهور دارد؛ الا اینکه ما در آن موقع شهود می‌کنیم؛ چنانچه در قیامت هم، ما معیت حضرت حق را شهود می‌کنیم (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۰۸).

ایشان بیان می‌دارند که اتحاد این سه روز، بر حسب حقیقت تجلی توحید با دولت اسم الباطن، و اختلاف آنها از نظر مراتب ظهور اسم الباطن می‌باشد:

روز رجعت، خود یکی از مراتب روز قیامت است؛ هر چند که از نظر ظهور به روز قیامت نمی‌رسد؛ چون در روز رجعت، باز شر و فساد تا اندازه‌ای امکان دارد؛ به‌خلاف روز قیامت که دیگر اثری از شر و فساد نمی‌ماند؛ و باز به همین جهت، روز ظهور مهدی عج هم ملحق به روز رجعت شده است؛ چون در آن روز هم حق به تمام معنا ظاهر می‌شود؛ هر چند که باز ظهور حق در آن روز، کمتر از ظهور در روز رجعت است (همان، ص ۱۰۹).

حافظ رجب بررسی نیز وقتی با روایات ذیل آیه سوم سوره بقره - که آن را به حضرت حجت عج و رجعت و قیامت تفسیر می‌کنند - مواجه می‌شود، بیان می‌کند: «قوله: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، قال: الغيب يوم الرجعة، و يوم القيامة، و يوم القائم، و هي أيام آل محمد» (حافظ بررسی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۵۳) و نیز در مورد آیه ۵ سوره ابراهیم عج می‌فرماید: «و إليها الإشارة بقوله: وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، فالرجعة لهم، و يوم القيامة لهم، و يوم القائم لهم، و معول المؤمنین فيه عليهم» (همان، ص ۲۵۴). علامه سید حیدر آملی هم در هنگامی که انواع دوازده‌گانه قیامت را می‌شمارد، ظهور حضرت حجت عج را قیامت صغری صوری آفاقی می‌داند: «أما القيامة الصغرى الصورية بالنسبة إلى الآفاق؛ عند البعض فهي عبارة عن ظهور المهدي عج في آخر الزمان...» (آملی، سیدحیدر، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۳۴۵).

حرکت کلی عالم به سوی تمحیص و تجلی اسم الباطن

در برخی آیات قرآن، خدای متعال سرانجام و منتهای حرکت موجودات بیان شده است:

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شورا: ۵۳). با توجه به اینکه «صیوروت» دگرگون گشتن و تغییر تدریجی است که در متن حرکت رخ می‌دهد، می‌توان از این آیه استفاده کرد که اشیا در نهایت تغییرات تدریجی و حرکت خود، به پیشگاه الهی بازمی‌گردند؛ چنانکه ملاصدرا آن را بر حرکت جوهری تطبیق می‌کند.

«وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (نجم: ۴۲). منتهای هر چیزی، نقطه‌ای است که آن چیز با حرکت و سیر خود به آن جا می‌رسد؛ و هنگامی که خداوند منتهای موجودات معرفی می‌شود، یعنی آن موجودات به سوی خداوند در سیر و حرکت‌اند. به تعبیر دیگر، غایت و نهایت سیر آنها خداوند است: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ» (هود: ۱۲۳).

«وَتَرَىٰ الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا وَهِيَ تَمْرٌ مَّرَّ السَّحَابِ» (نمل: ۸۸)؛ کوه‌ها را می‌بینی، می‌پنداری آنها بی‌حرکت‌اند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکت‌اند.

«إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (علق: ۸)؛ در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون: ۱۱۵)؛ آیا پنداشتید که شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و

اینکه شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟

لذا عالم به‌طور عام، و انسان به‌طور خاص، به سوی خدا در حرکت است: «بَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶).

طبق حرکت جوهری، درون مایه همه موجودات مادی، حرکت و تغییر است. علامه طباطبایی در این باره می-فرماید: «از آنجا که ماده، موضوع حرکت عام جوهری است، پس عالم ماده، به طور کلی یک حقیقت واحد سیال است که از قوه محض به فعلیتی که با آن هیچ قوه‌ای نیست، در حرکت است» (طباطبایی، بی تا، ص ۲۱۰).

ایشان همچنین در *المیزان* می‌فرماید:

روایاتی که رجعت را اثبات می‌کنند... همه کثرتش در یک جهت اتحاد دارند و آن یک جهت این است که سیر نظام دنیوی متوجه به سوی روزی است که در آن روز آیات خدا به تمام معنای ظهور، ظاهر می‌شود، روزی که در آن روز، دیگر خدای سبحان نافرمانی نمی‌شود؛ بلکه به خلوص عبادت می‌شود؛ عبادتی که مشوب و آمیخته با هوای نفس نیست؛ عبادتی که شیطان و اغواش هیچ سهمی در آن ندارد... تا میان حق و باطل حکم شود (همان، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۰۹).

و چون قبلاً بیان فرموده بودند که ظهور و رجعت و قیامت از حقیقت واحده و سنخیت مشترک برخوردارند، پس همان طور که در رجعت، سیر به طرف اسم الباطن روی می‌دهد، همان طور در ظهور حضرت قائم عجله الله فرجه نیز روی خواهد داد؛ که این همان حرکت از تجلی دولت توحید با ظهور اسم الظاهر به دولت توحید با ظهور اسم الباطن است.

نتیجه گیری

با این مطالب ارائه شده، به این نتیجه می‌رسیم که در ظهور حضرت قائم عجله الله فرجه تمامی تحولاتی که در زندگی بشر روی خواهد داد، دارای روح واحدی است که تجلی دولت توحید با اسم الباطن است. در آن روز، که باطن و غیب عالم آشکار می‌شود، مرتبه‌ای از اسم الباطن در نگاه و منظر چشم بصیرتی انسان عصر ظهور حضرت صاحب الامر عجله الله فرجه تبدیل به مرتبه اسم الظاهر می‌شود.

لذا با این مبنا که ظهور حضرت قائم عجله الله فرجه مرتبه‌ای از تجلی اسم الباطن است، تحولی بنیادین در فهم حقیقت ظهور حاصل می‌شود؛ همچنین تحولی عظیم در وادی دین پژوهی رخ خواهد داد و مرتبه‌ای و بطنی عمیق از معارف ظهور حضرت صاحب الامر عجله الله فرجه به روی مشتاقان حقیقت و توحید باز خواهد شد. و همچنین با پذیرش این مبنا که ظهور حضرت قائم عجله الله فرجه و رجعت و قیامت، سه مرتبه یک حقیقت‌اند و آن مراتب دولت توحید با اسم الباطن است، بسیاری از زوایای ناپیدا و مغفول مانده هر سه بحث، به کمک آیات و روایات بخش‌های دیگر حل خواهند شد.

منابع

- آملی، سید حیدر، ۱۴۲۲ق، *تفسیر المحيط الأعظم*، مصحح، موسوی تبریزی، سید محسن، چ سوم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- ابن عربی، محیی‌الدین، ۱۴۲۲ق، *تفسیر ابن عربی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ، بی تا، *الفتوحات المکیه (اربع مجلدات)*، دار الصادر، بیروت.
- الجلیلی، عبدالکریم، ۱۴۱۸ق، *الإنسان الكامل*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- حافظ برسی، رجب، ۱۴۲۲ق، *مشارك أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنین*، بیروت، علمیه.
- حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۷۸، *ممد الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- ، ۱۳۸۱، *هزار و یک کلمه*، قم، بوستان کتاب.
- جامی، عبدالرحمن، ۱۳۷۰، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- شیخ حرعاملی، محمد، ۱۴۲۵ق، *إتبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، بیروت، علمیه.
- ، ۱۴۱۴ق، *هدایة الأمة إلى أحكام الأئمة*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه.
- طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۷۴ق، *ترجمه تفسیر المیزان*، موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- ، بی تا، *نهایة الحکمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین.
- ، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- قونوی، صدر الدین، ۲۰۱۰، *مفتاح الغیب (مصباح الأنس)*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- قیصری، داود، ۱۳۷۵، *شرح فصوص الحکم (القیصری)*، تهران، علمی و فرهنگی.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، *تفسیر العیاشی*، تهران، المطبعة العلمیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۳۰ق، *بحار الأنوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ، ۱۴۲۳ق، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- مظفریان، منوچهر، ۱۳۶۹، «یادواره علامه طباطبایی در کارزون»، شیراز، نوید.
- یزدان‌پناه، سید یدالله، ۱۳۸۹، *مبانی و اصول عرفان نظری*، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی